

۲۴ از انجیل متی آیه ۳ تصریح میفرماید که مقصود از یسن اخبار دانیال زمان ظهور است و آن آیه این است و چون بگوه زیتون نشسته بود شاگردانش در خلوت نزد وی آمده و گفتند بما بگو که این امور کی واقع میشوند و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست از جمله بیانات حضرت مسیح که در جواب ایشان گفت این بود پس چون مکروه ویرانی را که بزبان دانیال نبی گفته شده است در مقام مقدس برپا شده ببینید هر که خواند دریافت کند انتهی و جواب را حواله باصحاغ ثامن از کتاب دانیال فرمود که هر کس آن اصحاغ را بخواند آن زمان را دریافت خواهد نمود .

و در خطایی از انحضرت است . قوله المتین در خصوص ۲۶ از اصحاغ تاسع سؤال نموده بودند که هر چند آیه ۲۴ معنی ظاهر شد اما آیه ۲۶ هنوز حقیقتش مجهول ای یار مهربان بدانکه چهار امر نامه از ملوک در تجدید و بنای اورشلیم صادر اول امر کورش است که در ۵۳۶ قبل میلاد صادر کتاب عزرا فصل اول ثانی از تاریخ است که در تاریخ ۵۱۹ قبل از میلاد واقع عزرا فصل ششم امر ثالث از ارتخشستا در سنه سابع از حکومتش ۴۵۷ قبل از میلاد عزرا فصل هفتم امر رابع از ارتخشستا ۴۴۴ قبل از میلاد و نحیما فصل ۲ و مراد دانیال امر ثالث است حضرت مسیح می رسد

سال زندگی نمودند چون این عدد سی و سه را بر ۴۵۷ بیفزائیم
 ۴۹۰ میشود این هفتاد هفته است تمام ایضا در آیه
 ۲۵ نیز هفت هفته و شصت و دو هفته بیان میفرماید و بعد
 هفته اخیر است که تمام سبعین است که در وسط آن ذبیحه
 یسهاات حضرت مسیح منتهی شد و تفصیلش این است
 که دو تاریخ بیان میفرماید يك تاريخ بدایتش صدور امر
 از ارتحشستا برای عزرا بنای اورشلیم و نهایتش صعود
 حضرت مسیح و آن هفتاد هفته است (۱) و تاریخ
 ثانی بدایتش از اتمام و اکمال بنای اورشلیم است تا صعود
 مسیح شصت و دو هفته و در هفته شصت و سیم که متصل
 بآن است و در عقبان صعود مسیح است این هفت
 هفته مدت بنای تجدید اورشلیم است پس مدت
 بدایت و تاریخ صدور امر از ارتحشستا نمائی هفتاد و
 هفته میشود (۲) و چون بدایت تاریخ را صدور امر
 ارتاکریرس اورشلیم گیری شصت و دو هفته شود و در هفته
 شصت و سه در وسط آن ذبیحه یسهاات منتهی
 شد .

(۱) در خطابی چنین مسطور بدایتش صد و در امر ارتاکریرس
 بتجدید بنای اورشلیم (۲) و در خطابی است پس چون
 بدایت تاریخ را صدور امر ارتاکریرس هفتاد هفته میشود .

از طریق و کتب مقدسه

مسیحیان

و از حضرت یهوا الله در سورة الهيكل قوله الاعز
الاجل قدارسلنا من ايدناه يروح القدس ليخبركم بهذا
النور الذي اشرق من افق مشية ربكم العلي الاعلى
و ظهرت في الغرب آثاره لتوجهوا اليه في هذا اليوم
الذي جعله الله غرة الايام و فيها تجلى الرحمن على
من في السموات و الارضين .

و در لوح خطاب بشيخ نجفي اصفهائي است قوله الاعلى
ياشيخ تفعات انجيل را يازن انصاف بشنو قوله عز بيانه
که از بعد اخبار مي فرمايد و اما ذلك اليوم و تلك الساعة فلا
يعلم بهما احد و لا الملائكة الذين في السماء و لا الابن
الا الاب .

و در لوح خطاب بوقا امضاء خ ادم اينکه در باره -
مکاشفات يوحنا عليه بهاء الله مرقم داشتند صحيح است
ايشان بکمال تصريح ذکر فرموده اند چنانچه مي فرمايد مدينه
جديده از آسمان نازل يعني اورشليم جديده در اورشليم
نازل ميشود چنانچه نازل شد ياري اشارات بسيار است و لكن
فرصت مساعد نه آنچه آن محبوب مرقم داشتند صحيح و لكن

القم هم لا یفهمون

و از حضرت عبدالمبهد در مقاضات تفسیر باب ۱۲
مکاشفات یوحنا و تفسیر اصحاب ۱۱ اشعیاء و تفسیر باب
۱۱ مکاشفات یوحنا و آیه ۱۳ فصل ۸ کتاب دانیال

مشرح است .

از
وقوله العزيز سؤال از آیه ۳۰ در فصل ۱۴ کتاب
یوحنا نموده بودید که حضرت مسیح فرمود دیگر باشما —
بسیار صحبت نخواهم نمود چه که مالک این دنیا میاید
و هیچ چیز در من ندارد مالک دنیا جمال مبارک است
و هیچ چیز در من ندارد معنیش این است که بعد از من
کل از من مستفیض اند اما او مستقل است و از من
فیض نگیرد یعنی مستغنی از فیض من است .

وقوله الجلیل و اما زنی که بیابان خواهد رفت در
مکاشفات یوحنا در اصحاب ثانی عشر مذکور و علامتی عظیم
در آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب در بردارک و ماه زیر
پاهایش مراد ازین زن شریعة الله است زیرا باصطلاح
کتب مقدسه کنایه از شریعة الله است که در اینجسما
تعبیر برین شده است و در کوکب شمس و قمر یعنی دو سلطنت
فرد و فرس در ظل شریعة الله هستند شمس علامت

دولت فرماست و قمر که هلال باشد، علامت دولت ترک ود وازده
اکلیل دوازده امام اند که مانند حواریین تأیید دین الله -
تعودت و ولد مولود جمال معبود که از شریعت الله تولد
یافته بعد میفرماید که آنرا فرار یجریه کرد یعنی شریعت
الله از فلسطین بصرای حجاز انتقال نمود و در آنجا
هزار و دویست و شصت سال اقامت کرد یعنی تا یوم ظهور
ولد مولود و این معلوم است که در کتاب مقدس هر روز عبارت
از یک سالی است و در خصوص ساعیر هر قوم نموده بودید
ساعیر محلی است در جهت ناصره در جلیل واقع .
و قوله المتین و اما در مکاشفات پیر حنا مقصد از وحش
که عدد اسب شصت و شصت و شش است مقصود از عدد
تاریخ سنه است زیرا آن وحش که پادشاه اموی است در سنه
شصت و شصت و شش میلادی ظهور یافت و این خبر را جمیع
بارض مقدس بود .

و قوله اللطیف نزول اورشلیم تازه شریعتی است آسمانی
و کافل سعادت عالم انسانی و جلوه نورانیت عالم الهی -
همانوییل فی الحقیقه مبشر بر جوع نانی حضرت مسیح یهود و منادی
طریق ملکوت .

و قوله العظیم بشارت نبوت اول دانیال حسابشرازیدایت
بعثت حضرت رسول است که تقریباً بحساب هجرت هزارو

دویست و هشتاد میشود و نبوت ثانی بحساب سنه هجری -
است یعنی از بدایت هجرت پس هزار و سیصد و سی و پنج
هنوز نیامده است .

وقوله المبین واما الالف و العاتین والتسعون یوما
الذی فی الایة السابعة المباشرة بالظهور الکلّی هی بحساب
قصیری کما هو مصرح فی المعافضات

از طریق آثار مقدسه

اسلام

و از حضرت بهاء الله در کتاب ایقان است قولاً لاعلی
منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان
او است که کل بیان وعده داده شده اند و باینکه چقدر از
آیات منزله که صریح باین مطلب عظیم و امر کبیر است
معدک انکار نموده اند و بهوای خود تفسیر کرده اند
چنانچه میفرماید والذین کفروا بآیات الله و لقاء اولئک
یتسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم و همچنین
میفرماید الذین یظنون انهم ملاخوار بهم و انهم الیه راجعون
و در مقام دیگر قال الذین یظنون انهم ملاخو الله کم من
فئسة قليلة غلبت فئة کثیره و در مقامی دیگر فمن کان یرجو
لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و در مقامی دیگر یدبر الامر

يفصل الايات لعالم بلقاء ربكم توقنون جميع اين آيات مدله
ير لقا راکه حکمی محکمتر از آن در کتب سماوی ملحوظ -
نگشته انکار نموده اند و ازین رتبه بلند اعلى و مرتبه
ارجمتد ابهى خود را محرم ساخته اند و اين لقاء
ميسر نشود برای احدی الا در قيامت که قيام نفس الله است
بعضهر کلیة خود و اين است معنی قيامت که در کل کتب
مسطور و مذکور است و جميع بشارت داده شدت بآن يوم
. خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری
اعظم از لقاء و اصح از آن در فرقان ذکر نیافه فهنيئسا
لن فازيه في يوم اعرض عنه اكثر الناس كما انتم تشهدون
و معدلك بحکم اول از امرثانی معرض گشته اند با اینکه
حکم لقاء در يوم قيام منصوب است در کتاب آيا روایت
مشهور را شنیده اند که میفرماید اذا قام القائم قامت القيامة
و همچنین ائمه هدی و انوار لا تطفى هل ينظرون الا انياتهم
الله في ظلل من الغمام راکه مسلما* از امورات محدثه در
قيامت میدانند بحضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده اند
و این رتبه هم از علائم ظهور است چنانچه میفرماید يجعل
اعلامك اسفلکم و اسفلکم اعلامکم و همچنین در فرقان میفرماید
و توید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
ائمه و نجعلهم السوارثین و این مشاهده شد که الیم چه مقدار

از علماء نظر باعراضه را سفل اراضی جهل ساکن شده اند
و اسامیشان از دفتر عالین و علماء محو شده و چه مقدار از
جهال نظریا قیال باعلی افق علم ارتقا جستند و اسامیشان در
الروح علم بقلم قدرت ثبت گشته کذلک یحواله مایشا و مثبت
و عنده ام الكتاب از جمله احادیث این است که
میفرماید: **ذا ظهرت رایة الحق لعنہا اهل الشرق والغرب**
. و صدق و مثبت این حدیث شریف قوله تعالی **یوم**
یدع الداع الی شیئی نکر فقرات دعای ندبه است
که میفرماید: **این المدخر لتجدید الفرائض و السنن و این**
المتخیر لاعادة العلة والشریعة و در زیارت میفرماید السلام
على الحق الجدید، **سئل ابو عبد الله عن سیرة المهدي کیف**
سیرته قال یتبع ما صنع رسول الله و یتهدم ما كان قبله
كما هدم رسول الله امر الجاهلیة در عوالم که از
کتاب مشهوره معتبره است میفرماید **یظهر من بنی هاشم**
صیبی ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال و اکثر اعدائه
العلماء و در مقامی دیگر از صادق بن محمد ذکر مینماید
که فرموده و لقد یظهر صیبی من بنی هاشم و یامر الناس
ببیعتهم و هو ذو کتاب جدید یتابع الناس بکتاب جدید علی
العرب شدید فان سمعتم منه شیئا فاسرعوا الیه
و در ربیعین ذکر فرموده **یظهر من بنی هاشم صیبی ذو احکام**

جديد فيدعو الناس ولم يحببه احد واكترا عدايته العلماء فاذا
حكم بشيئى لم يطعموه فيقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة
الدين الى اخر الحديث دربحار الانوار وعوالم
و درينبوع از صادق بن محمد وارث شدة كه فرمود العلم سبعة
وعشرون حرفا فجميع ما جاءت به الرسل حرفان ولم يعرف
الناس حتى اليوم غير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة
والعشرين حرفا در كافي در حديث جاير بن رباح
فاطمة در وصف قائم ميرمايد عليه كمال موسى و بهاء عيسى
و صبر ايوب فيذل اولياؤه في زمانه و تتهاذى رؤسهم
كما تتهاذى رؤس الترك والديلم فيقتلون و يحرقون يكونون
خائفين مرعوبين و جلين تصبغ الارض بدمائهم و يفسد
الويل و الرنه في نسائهم اولياى حقا
و في روضة الكافي عن معوية بن وهب عن ابي عبد الله قال
اتعرف الزورا قلت جعلت فداك يقولون انها بغداد
قال لائم قال دخلت الري قلت نعم قال اثبت سوق الدواب
قلت نعم قال رايت جبل الاسود عن يمين الطريق تلك الزورا
يقتل فيها ثمانون رجلا من وك فلان كلهم يصلح الخلافة
قلت مسن يقتلهم قال قتلهم اولاد المعجم صادق بن محمد
ميرمايد نقها ذلك الزمان شرفها تحت ظل السماء منهم
خرجت الفتنة و اليهم تعود في حديث المفضل

سئل عن الصادق فكيف يامولاي في ظهوره فقال عليه السلام
في سنة الستين يظهر امره ويعلو ذكره فسي
المبحران في قائمتنا اربع علامات من اربعة نبي موسى و
عيسى و يوسف و محمد اما العلامة من موسى الخسوف
والانتظار واما العلامة من عيسى ما قالوا في حقه واما
العلامة من يوسف السجن والتقيه و العلامة من محمد
ليظهر باثار مثل القرآن لكل علم سبعون وجها
وليس بين الناس الا واحد و اذا قام القائم بيث باقسي
الوجوه بين الناس و ايضا قال نحن نتكلم بكلمة ونريد منها
احدى و سبعين وجها و لنا لكل منها المخرج . . . ابن
است كه صادق بن محمد ميفرايد والله ليحصن واللسه
ليقرين اين است ميزان الهى و محك صدائى كه عباد
خود را يان امتحان ميفرايد و اختم القول بقوله تعالى و من
يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين من
اعرض عن ذكرى فان معيشة ضنكا .
و از حضرت عبدالهيا در خطابى است قوله العزيز واما
شعر سيد حسين اخلاطى عدنيا عليهمحمد است و سنه
ظهور را تصریح كه بعد الراء و غين است .

اشارات و بشارات شیخ احساسی

ورمز سرالتکیس

و از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است قوله الابهی
قد ظهر سرالتکیس لرمز الرئيس طوبی لمن ایدء الله على
الاترار بالستة التي ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انه
من المخلصين کم من ناسک اعرض و کم من تارك اقبل و قال
لك الحمد يا مقصود العالمين ان الامر بيد الله يعطى من
يشاء ما يشاء و يمنع عن يشاء ما اراد يعلم خافية القلوب و
ما يتحرك به اعين اللامزين کم من غافل اتيل بالخلوص —
افعد ناه على سرير القبول و کم من عاقل رجعتاء الى النار
عدلا من عندنا انا كنا حاكمين

و از آنحضرت لوحی است قوله الاعلى هو الدائم بلا زوال
کتاب آنجناب لدى العرش حاضر و بانوار ملکوت مشاهده
و بیان فائز حمد کن محبوب عالم راکه باشارات صبح قدم منور
و از اهتزازات نفعه کلمة اولية مهتز گشته و بستمه ثانیه بعد
از الف قائمه که مشعر برانطواء ستة اولية بود عارف شد عايت
این است مقامی که جناب احمد احساسی علیه بهاء الله از آن
انجهار فرموده قوله الوا و ثلاثة احرف ستة و الف ستة و قد
مضت ستة الايام و الالف هو التمام ولا کلام فكيف ستة الايام

الاخر والا لما حصل العود فانه سر التنكيس لرمز الرئيس — من
فان حصل من الغير الاقرار بالسته الباقية ثم الامر بالحجة
وظهر السرا لعظم الى اخره ستة اولية اشارة بسموات كور
قبل است كه در ستة ايام خلق شده و قد مضت اى طويست
بالالف القائمة التى هى النقطة ثم ارتفعت ستة اخرى —
بظهور اسمى الابهى كذلك ينبئك المعلم الخبير وبه ظهر
سر التنكيس لان علم الرئيس قد نصب على كل علم بانح رفيع
كذلك جعلنا اعلاهم اسفلهم واسفلهم اعلاهم طويست
للعارفين اى ناظر الى الله بيانى كه در اين مقام فرمودند —
احدى تاحين ادراك نغموده و از ائيم كرماتى مخصوصا سؤال
شد كه تفسير نمايد و عند عجز نفس خود از مطلع علم سؤال —
كند قد اخذه الغرور والاستكبار على شان منع عن عرفانه الى
ان رجع الى فقره ان ريك لهو العادل الحكيم ومقصود
از آن همين فقره بوده به ظهر كل امر برز كل سر ولاح كل
مكتوم و انتهى كل ظهور و ختم كل لحي ميين نساءل اللسه
ان يوفق الكل على ما ينبغى لهذا الظهور الذى به تشتت
الترتيب و تغيرت الاوهام المجتمعة فى الرؤوس ووزلت
ارجل المستقيمين.

و در لوحى ديگر قوله الاعلى اما در فقره عباراتى كه

منسوب بجناب شيخ احمد احسائى عليه بها الله بوده

اصل آن عبارات را یکی از شیخیه نوشته و در عراق سؤال
 نموده چند محل آن مغلوط مشاهده شد و لکن التفاتی
 بتصحیح آن نشد بعینه همان عبارات کاتب نقل شد چنانچه
 در لوح میرکریم خان هم اشاره باین بیان هست يك از
 فقرات آن ذکر میشود لتسوقن ان ربك لهو العلم العليم
 الواو ثلاثة احرف ستة والفاء ستة وقفه مضت ستة الايسام
 این اشاره بخلق سموات و ارض است فی ستة ايام میفرماید
 که انخلق منتهی شد و الف بین و اوین دلیل است بر تمامیت
 ستة اولی و آن الف مقام قیام قائم است چنانچه ظاهر شد
 و وا و اخری اشاره بخلق سموات بدیعه است بظهور
 قیوم فی ستة ايام اخر و بعد از ظهور این مقام سر تکبیر
 مشاهده میشود لرمز الرئيس كما سمعت يجعل اعلام
 اسفلهم مقصود آنکه مضت ما خلق فی ستة ايام و انتهت
 بالالف القائم بین الحرفین و ارتفعت فیس ستة ايام اخری
 ما ارتفع من قبل اذا يتبدل الامور كلها كما رايت و عرفت
 كذلك ثم الامر بالحجة و ظهر اسم الاعظم بین المبرية له
 الحمد على ذلك درین ايام قلم اعلى بتفسیر متوجه نه
 يجب ان ينطق في كل الاحيان انه لا اله الا انا المقدر
 العزيز المنان ايند و كلمه هم لاجل آنجناب من غیر
 سؤال نازل شد و فی الحقیقه بهمین دو كلمه جميع عبارات

شیخ تفسیر شد و مقصود از ذکر او در لاج میر کریم آن بوده که شاید عجز خود را مشاهده کند و از حق سؤال نماید و لکن از کبر و غرور مع عجز نفس استفسار ننمود توجه نکسرد الا انه من الخاسرين جميع شیخیه بقول خود که در عراق ذکر نمودند عاجز شدند از معنی آن حتی مذکور نمودند که خدمت سید مرحوم هم عرض نمودند و ایشان هم مستسر فرموده جوابی اظهار نداشتند كذلك تصصنا لك ما اردناه ان ربك لسهو العليم الحكيم .

و در لوحی دیگر توله الاعز و اینکه سؤال نمودی از سر تنکیس لر مرزا رئیس در اول ظهور ملاحظه نمائید شیخ محمد حسن نجفی که قطب علمای ایران بود و سایر علمای نجفی و ارض طف و بلاد ایران بعد از ارتفاع کلمه و اظهار امر کل محجوب و ممنوع مشاهده گشتند از بحر بیان رحمن محروم و از افتاب دانش بیخبر بلکه بر منابر بسب و لعن - مشغول جوهر و جودی را که در قرون و اعصار لغایش را سائل و آمل بودند عند ذکر اسمش عجل الله میگفتند در ش نمودند و یا لا خره برسفك دم اظهارش فتوی دادند و لکن نفوسی از عوام اقبال نمودند و از بحر علم الهی نوشیدند و بافق اعلی راه یافتند و در یوم ارتفاع صریح قلم اعلمی بکلمه لبیک فائز گشتند كذلك جعلنا اعلاهم اسفلهم

و اسفلهم اعلا هم این است سر تنگیس لرمر الرئيس .
و از حضرت عبدالبهادر خطابی است قوله العزيز هو الابهی
الابهی الحمد لمن تعالی بجوهر ذاته عن وصف الممکات و
تقدس بساذج حقیقته عن نعت الکائنات الذی اقام الواحد
بین المستتین و اظهر الایام الاخر بعد انقضاء الطاء من
ظهور النقطة .

و در خطابی بمعاون التجار نراتی قوله المجید قد ظهر
سر التنگیس لرمر الرئيس این اشارت بعبارت حضرت شیخ
احسائی است که در اخبار بظهور میفرماید سر التنگیس لرمر
الرئيس این دو معنی دارد یکی سرنگونی یعنی انقلاب عظیم
حاصل میشود اعلا کم اذ ناکم میشود و معنی ثانی مقصد -
تغییر شدن است یعنی جمیع آثار و احکام و وقایع از انقلاب
و نسخ و تبدیل و تغیر و وقایع عظیمه که در ظهور قبل گردید
دوباره عود مینماید طابق النعل بالنعل .

و در خطابی دیگر سؤال از کلمه مبارکه قد ظهر سر التنگیس
نموده بودند از عبارات شیخ احمد مرحوم است و در تفسیر
این رساله مرقوم شده و هنوز سواد نگردیده انشاء الله سواد
میشود و انتشار مییابد .

در وصف عکا

و از حضرت بها^۱ الله در خاتمه لوح معروف خطاب
بشیخ نجفی اصفهانی است قوله الاعلی در این مقام لازم شد
احادیثی که در شأن این مدینه مبارکه مشرفه یعنی عکا
وارد شده ذکر شود بسم الله الرحمن الرحیم
ماورد فی فضل عکا و البحر و عین البقراتی بعکا حدیثاً
عبدالعزیز بن عبدالسلام عن النبی صلی الله علیه و سلم انه
قال ان عکا^۲ مدینة بالشام قد اخصها الله برحمته و قال
ابن مسعود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم
قال الا ان افضل السواحل عسقلان و ان عکا افضل من
عسقلان و فضل عکا^۳ علی عسقلان و علی جمیع السواحل کفضل محمد
علی جمیع الانبیاء الا اخرجکم بمدينة بین جبلین فی الشام
فی وسط العرج یقال لها عکا^۴ الا وان من دخلها راغباً
فیها و فی زارتها غفر الله له^۵ ما تقدم من ذنبه و ما تاخر
و من خرج منها غیر زائر الا لم یبارک الله له فی خروجه الا وان
فیها عین یقال لها عین البقر من شرب منها شربة ملا الله
قلبه نوراً و امنه من العذاب الا کبریم القیامه و عن انس
بن مالک رضی الله عنه قال^۶ قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان فی السواحل مدينة معلقة تحت ساق العرش یقال

الله
لها عكا من بات فيها مرابطا احتسابا بالله تعالى كتب له ثواب
الصائرين والقائمين والراكعين والساجدين الى يوم -
القيامة وقال صلى الله عليه وسلم الا اخبركم بمدينة على
شاطى البحر بيها حسن بياضها عند الله تعالى يقال لها
عكا وان من فرصد برغوث من براغيثها كان عند الله افضل من
طعنة نافذة في سبيل الله الا وان من اذن فيها كان له
مدصوته في الجنة ومن قعد ^{فيها} سبعة ايام مقابل العبد و
حشره الله مع الخضر عليه السلام وامنه الله من الفزع الاكبر
يوم القيامة وقال صلى الله تعالى عليه وسلم الا وان في
الجنة ملوكا و سادات و فقراء عكا ملوك الجنة و ساداتها
وان شهرا في عكا افضل من الف سنة في غيرها وعن
رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال طوبى لمن زار عكا
و طوبى لمن زار عكا طوبى لمن شرب من عين البقر و
اغتسل من مائها فان الحور العين يشربن الكافور الذي
في الجنة من عين البقر وعين سلوان و بشرز مزم طوبى
لمن شرب من هوء الاء العيون و اغتسل من مائهن فقد
حرم الله عليه وعلى جسده تار جهنم يوم القيامة وعن النبي
صلى الله عليه وسلم انه قال في عكا توافل و قضائل
يختص الله بها من يشاء من قال في عكا سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا

يا الله العلي العظيم كتب الله له الف حسنة و محامته الف
سيئة و رفع له الف درجة في الجنة و غفر له ذنوبه
و من قال في عكا استغفر الله غفر الله له ذنوبه كلها و من ذكر
الله في عكا بالغدو و الاصال و العشى و الايكار كان
عند الله افضل من ثقل السيوف و الرماح و السلاح في سبيل
الله تعالى و قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من نظر
بالبحر عند الزوال و كبر الله عند الغروب غفر الله له
ذنوبه لو كانت مثل رمل عالج و من عدا ربعين موجه
و هو يكبر الله تعالى غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر
و قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من نظر الى البحر
ليلة كاملة كان افضل من شهرين كاملين بين الركن و المقام
و من تربى في السواحل خير من تربى في غيرها و النائم
في السواحل كالقائم في غيرها .

فصل پنجم

در بعضی از واقعات این امر

مذکور در آثار

بین ایشان در بعضی موارد * * * * *

از حضرت بهاء الله در لوح دنیا است قوله الاعلی
در سنه ستمین حضرت مبشر روح ما سواه فداه بروج جدید
بشارت داد و در سنه ثمانین عالم بنور جدید و روح بشیر
فائز گشت و در لوح اشراقات قوله الایهی از آن ارض کلمه
بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه سبب حیرت شد نواب والا
سعد الدوله غرها که میرزا در باره سنجون فرموده آنچه
ذکرش محبوب نه اینمظلوم با ایشان و امثال ایشان بسیار کم
ملاقات نموده آنچه در نظر است دوبار در مرغ محله شمران
که محل مظلوم بود تشریف آوردند که اول طرف عصر یومی
کرة ثانی جمعه صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب مراجعت
فرمودند ایشان عالم و آگاه اند نباید بغیر حق تکلم نمایند
و در ایقان است قوله الاحلی رب اعلی روح ما سوا فداه
بخصوص بجمیع علمای هر بلدی توقیعی صادر فرمودند
و مراتب اعراض و اغراض هر کدام در توقیع بتفصیل ذکر

فرمود فاعتبروا یا اولی الابصار.

و از حضرت عبدالبها در سفرنامه امریکا است نوشته
العزیز بخاطر دارم وقتی که طفل بودم در بیرونی پهلوی جناب
آقای یحیی وحید نشسته بودم دیدم میرزا علی سیاح با
تاج و عصای درویشی و پاهای برهنه پراز گل وارد شد
یکی پرسید از کجا میائی گفت از قلعهما کو حضور حضرت -
اعلی قورا حضرت وحید خود را بروی قدم سیاح انداخت
و گریه کتان محاسن خویش را بگلهای پای ایشان میمالید
که از کوی محبوب رسیده بآنکه حضرت وحید شهیر و شخص
جلیل بود آنقسم نزد بندگان الهی خضوع مینمود .

کیفیت حبس حضرت بها علیه السلام

در انبار طهران و انبعاث آنحضرت

و صدور السواح

و از حضرت بها علیه السلام در لوح خطاب بشیخ نجفی
اصفهانی است قوله الاعلی فی الجملة از امور گذشته ذکر
شود شاید سبب ظهور عدل و انصاف گردد اینمظلوم را یامی
که حضرت سلطان ایده الله ربه الرحمن عنم توجه باصفهان
نموده اذن حاصل کرده قصد زیارت بقاع مقدسه منوره
ائمه صلوات الله علیهم نموده و بعد از رجوع نظر بگرمی هوا

دارالخلافت و شدت آن بلوا سان رفتیم و بعد از توجه
 حکایت حضرت سلطان ایده الله تبارک و تعالی واقع و در
 آن ایام امور منقلب و نار غضب مشتعل جمعی را اخذ نمودند
 از جمله این مظلوم العمر اللما یبدا داخل آن امر متکر نبودیم
 و در مجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت معذک مارا اخذ
 نمودند و از نیاوران که در آن ایام مقر سلطنت بوده سربرهنه
 پای برهنه پیاده بازنجیر بسبحن طهران بردند چه که
 یک ظالمی سواره همراه کلاه از سر برداشت و بسرعت تمام با
 جمعی از میر غضبان و قرائشان مارا بردند و چهار شهر در
 مقامی که شبه و مثل نداشت مقر معین نمودند اما مجسین
 که مقر مظلوم و مظلومان بوده فی الحقیقه دخمه تنگ و تاریک
 از آن افضل بوده و چون وارد حبر شدیم بعد از ورود ما را
 داخل دالانی ظلمانی نمودند از آنجا از سه پله سر اشیب
 گذشتیم و بمقری که معین نموده بودند رسیدیم اما محل تاریک
 و معاشر ضد و پتجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و
 قاطعین طرق بوده مع این جمعیت محل منفذ نداشت جز
 طریق که وارد شدیم اقلام از وصفش عاجز و روائح منتنه اش
 خارج از سان و انجم اکثری بی لباس و فرایش الله بعلمیم
 ما ورد علینا فی ذاک المقام الا نتن الا ظلم و در ایام ولیالی
 در سجن مذکور در اعمال و احوال و حو کات حزب بایی تفکر

مینمودیم که مع علو و سمو و ادراک انحزب آیا چه شده
 که از شان چنین عملی ظاهر یعنی جسارت و حرکت انحزب
 نسبت بذات شاهانه و بعد این مظلوم اراده نمود که بعد
 از خروج از سجن بشام همت در تهنذیب آن نفوس قیام
 نماید و در شی از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهسات
 این کلمه علیا اصغاشد انا ننصرک یک و یقلمک لاتحزن
 عما ورد علیک و لاتخف انک من الا منین سوف یبعث الله
 کوز الارض و هم رجال یتصرونک یک و باسمک الذی بی—
 احیی الله افئدة العارفين و چون مظلوم از سجن خارج —
 حسب الامر حضرت پادشاه حرمه الله تعالی مع غلام دولت
 علیه ایران و دولت بهیسه روس بعراق عربا توجه نمودیم
 و بعد از ورود باعانت الهی و فضل و رحمت ربانی آیات
 یمثل غیثهاطل نازل و باطراف ارض ارسال شد و جمیع
 عباد مخصوص اینحزب را بمواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه
 تصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم
 تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی بیرون آئی بدل
 گشت و سلاح باصلاح و درایام توقف در سجن ارض طاء اگر
 چه نوم از رحمت سلاسل و روائح منتنه قلیل بود و لکن—
 بعضی از اوقات که دست نمیداد احساس میشد از جهت اعلاهی
 راهی چیزی بر صدر میریخت بمشابه رو و خانه عظیمی

که از قله جبل باذخ رفیمی برارض بریزد و بآنجهت از جمیع
اعضاء آثار نار ظاهر و در آنحین لسان قراءت مینموند
آنچه را که بر اصغاه آن احدی قادر نه
كان في كل الاحيان بين ايامي اهل الطغيان مرة
حبسه و طوراً اخرجوه و تارة ادا روا به البلاه كذا كذا
علينا والله بما اقول عليم و در ایامی که در سجن
ارض میم (آمل مازندران) بودیم ما را یک یم بدست علماء
دادند دیگر معلوم است چه وارد شد و اگر وقتی آنجناب
در انبار حضرت سلطان وارد شوند از نائب و رئیس آنمحل
بطلبند که آن دوزنجیر را که یکی بقره کهر و یکی بسلاسل
معروف است بنمایند قسم بنیر عدل که چهار شهر اینمظلوم
در یکی ازین دو معذب و مغلول .

نشر خبر حضرت بهاء الله

در کردستان بشهادت اقا

ابوالقاسم همدانی

و در سفرنامه امریکا بیان حضرت عبدالبهادر خصوص
غیبت جمال مبارک و پریشانی احباء و تفصیل حال اقا
ابوالقاسم همدانی که چون در راه سوار هائی که برای حفاظت
همراه ایشان بودند او را زخمی کرده اموالش را میبرند

این شهرت و خیر و وصیت او که باید اموال و هستی اقا
ابوالقاسم را بدرویش محمد برسانید بندگان میرسد و بگویند
احیاب میخورند فرمودند از قرائن ما فهمیدیم که چون آقا
ابوالقاسم همدانی سابق در ساحت اقدس بودند در
غیوبت جمال ابی او هم مسافر شد لهذا یقین است
که مراد از درویش محمد جمال مبارک است و باید در
حدود سلیمانیه تشریف داشته باشند این بود که احباب را
یا عرائض تضرع و ایتها فرستادیم و رجاء و مسألت در
مراجعت جمال قدم بندگان نمودیم .

بلا یای وارده بحضرت بهاء الله
از بایبان در عراق و کیفیت مهاجرت
بکردستان و مراجعت

و از حضرت بهاء الله در ایقان است قوله الاعلی درین
ایام رائحه حسدی وزیده که قسم بمری وجود از غیب
و شهود که از اول بنای وجود عالم بانکه آنرا اولی نسه
تا حال چنین غل و حسد و بغضاش ظاهر نشده و
نخواهد شد چنانچه جمعی که رائحه انصاف را نشنیده اند
رایات نفاق بر افراخته اند و بر مخالفت اینعبند اتفاق
نموده اند و از هر جهت رحمتی آشکار و از هر سمت

تیری طیار با اینکه ما حدی در امری افتخار نمودم و بنفسی
برتری نجستم مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان
و رفیقی بغایت بردبار و رایگان با فقرا، مثل فقرا، بودم و با
علماء و عظاما در کمال تسلیم و رضا معدنك قوالله الذی
لا اله الا هو یا آنهمه ایتملا و یا ما و ضرا که از اعدا
و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احباب وارد شد معدوم
صرفاً است و مفقود بحت و ایتعید در اول ورود این ارض
(ورود بیفدای سنه ۱۲۶۹ ق) چون فی الجملة بر
امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار
نمودم و در سر در بیابا نهایی فراق نهانم و دو سال وحده
در صحراهای هجر بسر بردم (گردستان عثمانی بدون -
عائله رفتند) و از عیونم عیون جاری بود و از تلبیم بحورنم
ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت
نیافت و با این بلا یای نازله و رزایای متواتره قوالذی
نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود
..... قسم بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت
نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود
که محل اختلاف تشوم* و سبب ضرا حدی نشم و علت حزن
قلبی نگردم اگر چه هر نفسی محملی بست
تا آنکه از صدر امر حکم رجوع صادر شد لا یناً تسلیم

تعمود و راجع شدم حال دوسنه میگذرد که اعدا
در اهلاک اینعبند فانسی بنهایت سعی و اهتمام دارند . . .
معذک نفسی از احباب نصرت تنموده بلکه
از عوض نصر حزنها که متوالی و متواتر ^{قولاً و فعلاً} مثل غیث هاطسل
وارد میشود این حرف مذکور مشهور در سبیل
نقطه اولی و کلمه علیافدا شود و جان بازده .

و در لوح خطاب بحاج محمد کریمخان قوله الاعلی
در ازده سنه در بغداد توقف شد و آنچه خواستیم که در -
مجلسی جمعی از علماء و مصلحین عباد جمع شوند تا حقیق
از باطل واضح و مبرهن شود احدی اقدام ننمود .

حبسهای حضرت بهاء الله

در ایران

و از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی
الذی قبل البلیا یا کلها لاظهار امره و اعلاء کلمته قد حبس
مرة فی الطاء و اخری فی المیم ثم فی الطامرة اخری
(حبس اول در طهران مر بوط بواقعه قتل حاجی ملا تقی
برغانی حبس دوم در ما زندران مر بوط بواقعه قلعه شیخ
طبرسی حبس سوم در طهران مر بوط بواقعه رمی ناصر
الدینشاه) .

اتمام حجت حضرت بها الله

بعلما شيعه در عراق

واضح حضرت بها الله در لوح امر است قوله الاعلى
يا قلم القدم اذكر للام ما ظهر في العراق اذ جاء رسول من
معشر العلماء وحضرت لقا الوجه و ما ل عن العلم اجبنا
بعلم من لنا ان ريك لعلام الغيوب قال تشهد عندك
من العلوم ما لا احاط به احد انه لا يكفي المقام الذي ينسبه
التاس اليك فاتنا بما يصجز عن الاتيان بمثله من على الارض
كلها كذلك قضى الامر في محضر ريك العزيز الودود فانظر
ما ذاترى اذا انصعق فلما افاق قال آمنت بالله العزيز
المحمود اذهب الى القوم قل اسألوا ما شئتم انه هو
المقتدر على ما يشاء لا يحجزه ما كان وما يكون قل يسا
معشر العلماء اجتمعوا على امرتم اسألوا ريك الرحمن
ان اظهر لكم سلطان من عنده آمنوا ولا تكونن ممن
الذين هم يكفرون قال الان طلع فجر العرفان وتمت حجة
الرحمن قام ورجع الى القوم بامر من لدى الله العزيز المحبوب
قضت آيام معدودات وما رجع الينا الى ان ارسل رسولا
آخر اخبر بان القوم اعرضوا عما اراك واوهم صاغرون
كذلك قضى الامر في العراق انى شهيد على ما اقول وانتشر

هذا الاصر في الاقطار وما انتبه احد كذلك قضينا ان
كنتم تعلمون .

و از حضرت عبداللہا درمفاوضات است قوله المبین
علمای ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را
انتخاب کردند و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملاحسن
عمو بود آمد بحضور مبارک بعض سئوالات از طرف علماء
کرد جواب فرمودند و بعد عرض کرد کہ علماء در علم و
فضل حضرت مقرر و معترف اند و مسلم عموم است کہ در جمیع
علم نظیر و مثیلی ندارد و این ہم مسلم است کہ تدریس و
تحصیل نکرده اند و لکن علماء میگویند کہ ما باین قناعت
تنمائییم و بسبب علم و فضل اقرار و اعتراف بحقیقت ^{شان} نکیم
لهذا خواهش داریم کہ یک معجزه بجهت قناعت و اطمینان
قلب ظاهر فرمایند جمال مبارک فرمودند ہر چہ حق
ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نہ خلق حق
را ولی حال این قول مرغوب و مقبول اما امر اللہ دستگاہ
تیاثر و نیست کہ ہر ساعت یک بازی دریاورند و ہر روز
یکی چیزی بطلبند درینصورت امر اللہ باز چہ صبیان
شوند ولی علماء بنشینند و بالاتفاق یک معجزه را انتخاب
کنند و بنویسند کہ بظہور این معجزہ از برای ما شبہہ
نمیمانند و کل اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر مینمائیم

و آنورقه را مهر کنند و بیاور و این را میزان ترار دهند
 اگر ظاهر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهر نشد
 بطلان ما ثابت گردد آن شخص عالم بر خاست و زانوی مبارک
 را بوسید و حال آنکه مومن نبود و رفت و حضرات علماء را
 جمع کرد و پیغام مبارک را تبلیغ نمود حضرات مشورت کردند
 و گفتند این شخص سحار است شاید سحری بنمایند
 الوقت از برای ما حرفی نماند و جسارت نکردند و کسی
 آن شخص در اکثر محافل ذکر نمود و از کر بلا رفت بکرمانشاه
 و طهران و تفصیل را بجمیع گفت و خوف و عدم اقدام علماء را
 ذکر نمود .

انحراف ملا حسن بچستانی

از حروف حی بیان

از حضرت بهاء الله در یکی از اثا ر توله الاعزدر
 حسن بچستانی مشاهده نما وقتی در عراق بین یسدی
 حاضر و در امر نقطه اولی روح ما سواه فداء شهباتی بر او
 وارد چنانچه تلقاً وجه محروض داشت و جواب بالمواجهه
 از لسان مظهر احدیه استماع نمود از جمله اعتراضاتی
 که بر نقطه اولی نموده آنکه انحضرت در جمیع کتب منزله —
 حروف حی را باوصاف لا تحصى وصف نموده اند و من یکی

از آن نفوس محسوب و بنفس خود عارف و مشاهده مینمایم
که ایداً قابل این اوصاف نبوده و نیستم نفس اوصاف سبب
ریب و شبهه اوشده و غافل از آنکه زارع منصودش سقایه
گندم است و لکن زوان بالتبع سقایه میشود جمیع اوصاف
نقطه بیان راجع است باول من امن وعده معدودات حسن
وامثال او بالتبع یما بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند
و اینمقام بانی تا اقبال بانی و الا باسفل مقر راجع این است
که میفرماید بسا از اعلی شجره اثبات در ظهور تیر اعظم
از آننی شجره نفی محسوب میشوند الا مرید الله انسه
لهو الحکیم العلیم .

علل و حکم و اتعاضات

ستین عراق

از حضرت ^{حسب} بهاء الله در لوح خطاب بنا صراحتین شاه
است قوله الاعلی الاذن و اجازه سلطان زمان اینعبد از
مقر سریر سلطانی بعراق عرب توجه نمود و دوازده سنه در
آن ارض ساکن و در مدت توقف شرح احوال در پیشگاه
سلطانی معروض نشد و همچنین بدول خارجه اظهاری -
نرفت متوکلا علی الله در آن ارض ساکن تا آنکه یکی از
مامورین وارث عراق شد و بعد از ورود در صد داذیت جمعی

از فقراء افتاد هر روز با غوا' بعضی از علمای ظاهره و غیرهم
متعرض اینعیان بودند مع آنکه ابد اخلاف دولت و ملت و مغایر
اصول و آداب اهل مملکت ازین عیان ظاهر نشده و اینعبت
بملاحظه آنکه مبادا از افعال معتدین امری منافی رای —
جهان آرای سلطاتی احداث شوند لذا اجمالی بیاب وزارت
خارجہ میرزا سعید خان اظهار رفت تا در پیشگاه حضور
معروض دارد و بانچه حکم سلطانی صدور یابد معمول گردد
مدتها گذشت و حکمی صدور نیافت تا آنکه امر بمقامی رسید
که بیم آن بود بخت فساد ی برپا شود و خون جمعی
ریخته گردد لایذا حفظا لعیباد الله معدودی بوالی عراق
توجه نمودند اگر بنظر عدل در آنچه واقع شده ملاحظه
فرمایند بر مراتب قلب منیر روشن خواهد شد که آنچه واقع
شده نظر بمصاحت بوده و چاره جز آن برحسب ظاهر
نه قریب بانزده منہ میشود که کل ناظرا
الی اللہ و متوکلا علیہ ساکن اند و آنچه بریشان وارد شد
ممبر نموده اند و بحق گذاشته اند و بعد این
عید را باسلا مبول احضار نمودند باجمعی از فقراء وارک
انمدینه شدیم و بعد از ورود ایدا با احدی ملاقات نشد
چه که مطلبی نداشتیم و مقصودی نبود نظر بمراعات
بعض مراتب توجه بجهتی صعب بود و لکن لحفظ نفوس

این امر واقع شده حال جمیع نفوس از جمیع
امور چشم پوشیده اند و باذیت اینطائفه متوجه اند چنانچه
اگر از بعضی که بعد از فضل باری در ظل مرحمت سلطانی
آرمیده اند و بنصرت غیر متناهی هیه متنع اند سؤال شود
که در جزای نعمت سلطانی چه خدمت اظهار نموده اند
بعسن تدبیر مملکتی بر ممالک افزودید و یا بامری که سبب -
آسایش رعیت و آبادی مملکت و ابقای ذکر خیر دولت شود
توجه نموده این جوابی ندارند جز آنکه جمعی را صد تا
یا کذب یا بی در حضور سلطانی معروض دارند و بعد بقتل
و تاراج مشغول شوند چنانچه در تیریز و منصوره مصر
بعضی را فروختند و زخارف کثیره اخذ نمودند و اینها
در پیشگاه حضور سلطانی عرض نشد یا سلطان قد
خبت مصایح الانصاف و اشتعلت نار الاعتساف فی کل
الاطراف الی ان جعلوا اهلی اساری من الزوراء الی الموصل
الحدیاء (حرم کاشیه حضرت بها اللہ را با جمعی از -
مومنین یا سیری از بغداد بموصل بردند)

خطبای حاجی میرزا حسینخان
سفیر کبیر ایران در اسلا مسول
و قونولش میرزا بزرگخان
در بغداد

از حضرت پها' الله در سورة العلوك توله الابهی ان یا
حفیر (حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله سفیر کبیر
ایران در اسلا مسول) فاجعل محضرك بین یدی اللہ
انك ان لن تراه انه یراك ثم انصف فی امرنا بای جرم قعت
علینا و افتريتنا بین الناس ان تكون من العنصین قد خرجت
من الطهران بامر الملك و توجهنا الی العراق یاذنه الی
ان ورد ناقيه و كنا من الواردین ان كنت مقصرالم اطلقتنا و
ان لك ان مقصرالم لم اوردتم علینا مالا اورد احد^ا الی احدنا
من المسلمین و بعد ورودی فی العراق هل ظهر منی ما یفسد
به امر الدولة و هل شهد احد منا مغایرا فاسال اهلها
لتكون من المستبصرین و كنا فیہ احدی عشر سنین الی ان جاء
سفیركم (میرزا بزرگخان قزوینی قونول ایران در بغداد)
الذی لن یحب القلم ان یجرى علی اسمه و كان ان یشرب
الخمر و یرتكب البغی و الفحشاء و لست العراق و یشهد
بذلك اهل الزوراء لو تسال عنهم و تكون من السائلین

وكان ان ياخذ اموال الناس بالباطل وترك كل ما امر به
وارتكب كل ما نهاه عنه الى ان قام علينا بما اتبع نفسه و
هواه و سلك منهج الظالمين وكتب اليك ما كتب قسي
حقنا و انت قبلت منه و اتبعت هواه من دون بينة
ولا برهان مبين و ما تبينت و ما تفحصت و ما تجسسست
ليظهر لك الصدق من الكذب و الحق من الباطل و تكون
على يصيره متير فاسا ل عنه عن السفراء الذين كانوا
في العراق و عن ورائهم عن والى البلدة و مشيرها
ليحصى لك الحق و تكون من المطلعين فوالله ما
خالفناه في شئى ولا غيره و اتبعنا احكام الله في كل
شأن و ما كنا من المفسدين و هو بنفسه يشهد بذلك
ولكن يريد ان ياخذنا و يرجعنا الى العجم لارتفاع اسمه
كما انت ارتكبت هذا الذنب لاجل ذلك و انت هو قسي
حد سواء عند الله الملك العليم و لسم يكن هذا الذكر
منى اليك لتكشف عنى ضرى او توسط لى عند احد لا نوريب
العالمين ولكن فصلنا لك الامور لعل تنتبه في فعلك
ولا ترد على احد مثل ماوردت علينا و تكون من القائمين
الى الله الذى خلقك و كلشئى و تكون على بصيرة من
بعد و هذا خير لك عما عندك و عن سفارتك في هذه
الايام القليل اياك ان لا تغض عينك في مواقع الانصاف

..... وانت يا سفير تفكر في نفسك افضل من آن نسم
انصف في ذاتك باى جرم افتريت علينا عند هولاء السوكلاء
واتبعت هوك واعرضت عن المصدق وكنت من المفترين
بعد الذى ما عاشرتنى وما عاشرتك ومارا يتنى الافى بيت
ايك ايام التى فيها يذكر مصائب الحسين وفى تلك المجالس
لم يجد الفرصه احد ليفتح اللسان ويشغل بالبيان حتى
يعرف مطالبه او عقائده وانت تصدقنى فى ذلك لو تكون
من الصادقين وفى غير تلك المجالس ما دخلت لترايبسى
اوبرانى غيرك مع ذلك كيف افتريت على ما سمعت منى
الى ان جعلتمونى مسجوننا فى هذه الارض البعيد (ادرنه)
..... قتلتم الذى ما تحرق وجهه عن وجه الله العلى
العظيم (حضرت نقطه) فلما قتلتموه تام احد من احبائه
على القصاص ولن يصرفه احد واختنى امره من كل ذى روح
وقضى منه ومضى اذا يشيخى بان لا تلووا احدا فى
ذلك بل لووا انفسكم .

اوضاع اقامت حضرت بهاء الله

دراسلا ميسول

و در لوح خطاب شيخ نجفى اصفهانى نوله الا عزايين
مظلوم را مرحوم مغفور حضرت مشير الدوله ميرزا حسين خان

غفر الله شناخته بود و البته نزد اولیای دولت تفصیل و روش
 این مظلوم را در آستانه (اسلامبول) و اقوال و اعمالش
 را ذکر فرموده ایم و روز مهیاندار دولت حاضر و ما را بمجلسی
 که مامور بود برده فی الحقیقه کمال محبت و عنایت از جانب
 دولت نسبت باین مظلومان ظاهر و مشهودیم دیگر شاهزاده
 شجاع الدوله و میرزا صفا بنیابت مرحوم مغفور مشیر الدوله
 وزیر مختار تشریف آوردند و همچنین بعضی از وزرای دولت
 علیه از جمله مرحوم کمال پاشا و بعضی دیگر و این مظلوم
 متوکلا علی الله من غیر ذکر حاجت و مطلبی چهار شهر
 در آن ارض بوده و اعمالش نزد کل معلم و مشهود لاینکرها
 الاکل مبغض کذاب من عرف الله لم یعرف دونه دوست
 نداشته و نداریم امثال این امور را ذکر نمائیم بعضی
 از بزرگان ایران هر هنگام وارد آمدینه شدت در بخانه
 ها لاجل شهریه و انعام کمال جد و جهد را مبذول
 داشتند و این مظلوم اگر سبب اعزاز نبوده علت ذلت
 هم نشده و این عمل حضرت مرحوم مغفور اعلی الله مقامه
 نظر بدوستی این مظلوم نبوده بلکه نظر بمقتضیات حکمت
 و خدمتی که مرا در نظر داشته اند بوده .

نا موافقتهاى دولت عبدالعزیز
عثمانى وندائك تبعید حضرت
بہاء اللہ ازاسلامبول یادرتہ

واضحترت بہاء اللہ در حورۃ الملوك قوله الاعلى
ان يا سفیر ملك الباريس انسيت حکم الكلمة ومظاهرها
التى سطر فى الانجيل الذى ينسب بيوحنا وغفلت عما
وصاك به الروح فى مظاهر الكلمة وكتت من الغافلين وان
لم يكن كذلك كيف اتفقت مع سفیر العجم فى امرنا السى
ان ورد علينا ما احترقت عنه اكياد العارفين وجرت —
الدموع على خدود اهل البقاء وضجت افئده المقربين
..... ان يا ايها الملوك قد قضت عشرين
وكتا فى كل يوم منها فى بلا " جديد وورث علينا مالا ورد على
احد قبلنا ان انتم من السامعين بحيث قتلونا وسفكوا
د ما ثنا واخذوا امواتنا وهتكوا حرمتنا قتل اى
وربى لا اعلم حرفا الا ما علنى الله بجوده وانا تقرب ذلك
ونكون من المفربين قل يا ايها الوكلاء ونساء لئون
عما فعلتم فى ايامكم وفرطتم فى امر الله واستكبرتم على
اوليائه بعد الذى ورد واعليكم بصدق مبین وانتم شاورتم
فى امرهم واخذتم حکم انفسكم وتركتم حکم الله المهيمن

القديس اكان من اصولكم بان —
تعذبوا الذى جاءكم بامركم وتخذلوه وتوزوه فسسى
كل يوم بعد الذى ما عصاكم فى اقل من آن ويشهد بذلك
كل من سكن فى العراق ومن ورائه كل ذى علم عليم فانصفوا
فى انفسكم يا ايها الوكلاء باى ذنب اطردتمونا ويساى
جرم اخرجتمونا بعد الذى استاجرناكم وما اجرتمونا
قوالله هذا لظلم عظيم الذى لن يقاس بظلم فى الارض
وكان الله على ما اتول شهيد هل خالفتم فى امركم
او بالوزراء الذين كانوا يحكموا فى العراق فاسا لرا
عنهم لتكوتن على بصيرة فينا فلما وردنا المدينة (اسلامبول)
وجدنا رؤساءها كالاطفال الذين يجتمعون على
الطين ليلعبوا به وما وجدنا منهم من بالغ لتعلمه ما علمنى
الله وثلقى عليه من كلمات حكمة متبع ولذا يكتنا عليهم
بعيون السرلارتكايهم بما نهوا عنه واغفالهم عما خلقوا له
وهذا ما اشهدناه فى المدينة واثبتناه فى الكتاب
ليكون تذكرة لهم وذكرى للاخرين فاعلم
ياناجتنا بامركم ودخلنا مدينتك بعزميين واخرجونا
عنها بذلة التى لن تقاس بها ذلة فى الارض ان انت
من المظلمين وان هبوتنا الى ان اده خلونا فى مدينته
(ادرسه) التى لن يدخل فيها احد الا الذين هم

عصوا أمرک وکاتوا عن العاصین بعد الذی صـ
عصیناک فی اقل من آن فلما سمعنا أمرک اطعناه وکنا
من المطیعین ومارعوا فینا حق الله و حکمه ولا فیما نزل علی
الانبیاء والمرسلین وما رحموا علینا و فعلوا بنا ما لا فصل
سلم ولا مومن علی کافر وکان الله علی ما اقول شهید
و حین اخراجنا عن مدینتک حملونا علی خدور الی تحصل
علیها العباد اثقالهم واوزارهم (گاری های بارکشی) کذلک
فعلوا بنا ان کان حضرتک من المستخیرین واذ هبونا
الی ان اوردونا فی بلدة العصاة علی زعمهم فلما وردنا
ما وجدنا فیها من بیت لنسکن فیها لذا نزلنا فی محل
الذی لن یدخل فیها الاکل ذی اضطراب غریب (ریاض
وکاروانسرا) وکنا فیها ایاما معدودة واشتد علینا
الامر لضیق المكان لذا استاجرنا بیوت الذی ترکوها
اهلها من شدة بردها وکانوا من التارکین ولن یسکن
فیها احد الا فی الصیف وانا فی الشتاء کنا فیها لعن النازلین
ولم یکن لاهلی ولذینهم کاتوا معی من کسوة لتقیهم عن
البرقونی هذا الزمهریر.

و در لوحی فوله الاعلی یالیت کت حاضران کدی العرهر

اذا شرقنا من افق الله بسلطان مبین و حین اخراجنا
عن المدینة الی کنا فیها بظلم عظیم ورایت قدرة الله

بمینهک و سمعت آیاته باذنک و فی تلك الايام نزلت -
آیات جهره بین ملا الانشاء وان ریک لهو العتدر القدر
..... الی ان ورد ناشاطی البحر حضر بین یدینا
احد من رؤ ما العسکره اذا نطق لسان القدم و اخبره
بما یتظهر من بعد من لدن علیم خبیر تدانقلب حاله
کاد ان یتکی تلقاء الوجه کذلک قضی الامر من لسن
علیم خبیر .

تبعیت از ادرنه برای عکا و شدائد

در سفر نریا و سجن عکا

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بصدر اعظم دولت
عثمانی است قوله الاعلی بزعم تو این محیی عالم و مصلح آن
مفسد و مقصر بوده جمعی از نسوان و اطفال صغیر و مرضعات
چه تفصیر نموده اند جمعی که اید در مالک
شما مخالفتی ننموده اند چنین نفوس را تازاج
نموده اید و آنچه داشتند بظلم از دست رفت بعسد
که امر بخروج اینغلام شد بجزع آمدند و نفوسی که مباشر
نفسی اینغلام بودند مذکور داهیئت که باین نفوس حرفی
نیست و حرجی نه و دولت ایشانرا تفی ننمود اگر خود
بخواهند یا شما بیایند کسیرا با ایشان سختی نه این

این فقراء خود مصارف نمودند و متوکلین علی الله مرة اخرى باحق هجرت کردند تا آنکه مقر حبس به احصن عکا شد و بعد از ورود ضباط عسکریه کل را احاطه نموده انانثا و ذکورا صغیرا و کبیرا جمیع را در قشله نظام منزل دادند شب اول جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند چه که با ب قشله را ضباط عسکریه اخذ نموده و کل را منع نمودند از خروج و کسی ب فکر این فقراء نیفتاد و حتی آب طلبیدند احدی اجابت نمود چند یست که میگذرد و کل در قشله محبوس و حال آنکه پنج سته در ادرنه ساکن بودیم جمیع اهل بلد از عالم و جاهل و غنی و فقیر شهادت دادند بر تقدیس و تنزیه اینعباد در حین خروج غلام از ادرنه یکی از احبای الهی بدست خود خود را فدا نمود نتوانست اینمظلوم را در دست ظالمان مشاهده نماید و سه مرتبه در عرض راه سفینه را تجدید نمودند معلم است بر جمعی از اطفال از حمل ایشان از سفینه بسفینه چه مقدار - مشقت وارد شد و بعد از خروج از سفینه چهار نفر از احیا را تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی و بعد از خروج غلام یکی از ان چهار نفر که موسم بعید الغفار بود خود را در بحر انداخت و معلم نیست که حال او چه شد این رشحی از بحر ظلم وارده است که ذکر شد و معذک اکتفا

تنموده اید هر یوم مامورین حکمی اجرا میدارند و هنوز
منتهی نشده در کل لیالی و ایام در مکر جدید مشغول
اند و از خزانه دولت در هر شبانه روز سه رغیف نان باسرا
میدهند و احدی قادر بر اکل آن نسه .

و در لوحی دیگر قوله الاعز بسم الله الاقدس الاعلی
قد غدر شیاطین البیان فی امر ربهم الرحمن و احنا لوالی
ان اشتعلت نار الافتنان و اراک و ا بذک اطفاء نور الله
فی مملکتہ و اخمد نار الله بین بریتہ و قد رجع مکرهم
علیهم اول مرة و قد وجدوا انفسهم من الخاسرین و ذلک
هو الخسران المبین .

و در لوح رئیس قوله الاعلی اعلم یا عبدنا اصبحنا ذات
یوم وجدنا احبایا الله بین ایدی المعاندين اخذ
النظام کل الابواب و منعوا العباد عن الدخول و الخروج
و كانوا من الظالمین و ترک احبایا الله و اله من غیر
قوت فی اللیلہ الاولى کذلک قضی علی الذین خلقت

الدنیا و ما فیها لانفسهم اف لهم للذین امرهم بالسوء
سوف یحرق الله اکبادهم انه اشد المنتقمین و رحف الناس
حول البیت و یکی علینا الاسلام و النصری و ارتفع نحیب
الهکاء بین الارض و السماء بما ارتکبت ایدی الظالمین
انا وجدنا ملائکة الابن اشد بکاء من ملل اخری و فی ذلک

آيات للمتفكرين وقدى احد من الاحياء بنفسه وقطع
حنجره بيده حيا لله .

و در لوحى ديگر قوله الاعلى فاعلم قد اخرجونسا
المشركون من ارض السرو قدى احد نفسه فى سبيلى
بحيث قطع حنجره بيده واذا استوى يجر الا عظم علسى
الفلك تبذ احد نفسه فى اليم خوفا لفراقى وقدى المنير
روحى حين الذى كان مكبا على رجلى الى ان ادخلونسا
اخرب البلاد فى هذا السجن اليعيد .

وقوله الكاشف للرموز والا سراريسم الله الاقدس
العالى الاعلى فاعلموا يا اهل البيان بان الشيطان (سيد
محمد اصفهانى) اتحد مع شيطان العجم وغدر وافسى
امر ربهم الرحمن وكتبوا رسائل باسم احد من احبائى وفيها
كتبوا ما اراء وافيعا يضطرب منه الملل والدول ثم احتالوا
الى ان بلغت الرسائل الى الامر واشتغلت نار الفتنة

والبلاء وهاجت ارياح السطوة والقضاء واخذوا
الشيطان والذين معه من قبلنا وبعد ابتلائه كتب الى
شيطان العجم انى كنت معك فاحفظنى من هذه الفتنة
الدهماء انه قال لا مهرب لك انى برئى منك اذا -

ظهرت شعس كلمة التى اشرفت عن افق فم صحت رسول الله
قال وقوله الحق ان قال الشيطان للانسان اكفر

فلما كفر قال انى برئى منك .

وقوله الاعلى اذا دخلونا هذا المقام اشتد علينا الامر

على شىء ان لا يذكر بالبيان ان ربك لهو العليم الخبير
يزداد ارباب ليلاء فى يوم
فى كل يوم ينعمون الناس عن الحضور فى هذا المنظر الكرم

وفى يوم ينادون مع احياء الله و ينعونهم بالظلم عن
ويتولون انتم ترسلون الواج وفى يوم
الترجى الى حوائجهم الا اتهم من اصحاب الجحيم وفى يوم

يتصكون بامر اخر الا انهم من الذين ظلموا فى الاعصار .

..... واذكروا ان دخل تبيل مع اخويه مقبلا الى رب

العالمين اخذوا الى الباب بما اوحى الدجال (سيد

محمد اصفهانى) فى صدور الظالمين لما دخلوا مقر الحكم

فقبل نجد منكم نفحة الرضوان ومن وجوهكم نضرة الرحمن

ليس لكم مقر عندنا ان اخرجوا فى الحين قال اما سمعتم

اكرموا الضيف فبهت الذى ظلم قال اخرجوه عن المدينة

كذلك امرنا من رئيس الفاسقين ورد على النبيل تبيل

على (آنا محمد على قائمى) ومن معه كما ورد عليه

ان ربك لهو العليم البصير .

وقوله الاعلى ان الشيطان (سيد محمد اصفهانى)

قعد على المراصد (مراقب دروازه عكا) ان دخل احد

قاصدا مقر المقصود (سجن عكا) يخبر باب الحكومة فا سال

الله بان يبعث من يكفى شره انه على كل شئى خير .

وقوله الاعلى قدمت ثلاثة اشهر متواليات وما دخلنا
الحمام كذلك ورد على الغلام من الذين كفروا بنعمة الله
بعد انزالها .

وقوله الاعلى در بعضی از لیالی و ایام اسرای عالم
و مظلومیهای امم بین قوت شب را بروز آورده اند و روز را
بشب .

وقوله الاعلى طوبى لك بما فزت و فزت ربك الرحمن اذ
اشرق من افق السجن يسلطان مبین و دخلت باب الذى
من اراده اخذ بالظلم بما اوحى الشيطان فى صدور الغافلين
وقد طمسنا اعين الذين ارادوا المنع و ادخلناكم بقوة من
لدينا ان ربك لهوالمقدر القدير .

ارسال شكوى بنا بلأون

سوم

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشیخ محمد تنی
نجفی اصفهانی است قوله الاعلى بلا یائی براین مظلوم وارد
که شبه آتراء عیون مشاهده نموده و در اظهار امر بهیج وجه
توقف ننمود و بحضرات ملوک و سلاطین ایدهم الله تعالی
القا نمود آنچه راکبه سبب آسایش و اتحاد و اتفاق و
عمار عالم و راحت امم است از جمله دو کلمه از تاپلیون -

ثالث اصفا شد و آن سبب شد که در ادرنه لوحی با و ارسال نمودیم جواب فرمودند و بعد از ورود در سجن اعظم از وزیر ایشان نامه و دستخطی رسید اول آن بخط عجمی و آخر آنرا بخط خودشان مرقم داشته بودند و اظهار عنایت فرموده بودند و مذکور داشتند که نامه را حسب الخواش رساندم و الی حین جوابی فرموده اند و لکن بوزیر مختار خودمان در علیه و نو تسولور آن اراضی سفارش نمودیم هر مطلبی باشد اظهار فرمائید اجرا میگردد و ازین بیان ایشان معلوم شد مقصود ایتعداد اصلاح امور ^{ظاهره} دانسته اند لذا آیتی باسم ایشان در سوره هیکل نازل بعضی از آن ذکر میشود تا - آنجناب بدانند که ما را این مظلم لله و من عند الله بوده یا ملک یارس نبئی الفیسر ان لایدق التوافیس تالله الحق قد ظهر النا قوس الافخم علی هیکل الاسم الاعظم تدقه اصابع مشیه ریک العلی الاعلی فی جبروت البقاء بسمه الابهی - (الی آخره) و امر نمودیم یکی از ملا حضرت روح این لوح را ارسال دارد و او ذکر نمود لوح و ترجمه آنرا ارسال داشتیم العلم عند الله العزیز العلم .

الواح ملسوک ولح سلطان

از حضرت بها الله قوله الاعلی قل ان المشرکین نقضوا

عهد الله وميثاقه وان دخلونا في السجن بظلم صبين فلما وردنا
اردنانا نبلغ الملوك ورسالات الله المعتر العزير العظيم و
منهم ملك المعجم كشفنا له جمال الامر وعرفناه نفسنا
بعد الذي اخترنا احداً من الاخيار وتفخنا في قلبه
روح القدرة والاقتدار وارسلناه اليه ككرة النار بلوح من -
لكن ريك العزير القديرو فيه بينا ما اكتسبت يذاه
وما ارتكبه ملك الروم ليعلم ان اليبلاء لم يمنع اليها عما اراد
مالك الاسماء ولم يخوفنا سطوة الذين كفروا بالله العزير
الحميد وبه تفخنا في صور القدرة مرة اخرى واضطرب منه
كل جبار عنيد وفيه نزل من التصايح والمواعظ ما تستيقظ به
افئدة الراقدين قد نزلنا فيه من كل شان بيانا شافيا طوبى
لمن يقروه ويتفكر في اشاراته لعمرى انه يكفي العالمين لو
نزلت كلمة منه على الجبال لتطير من الشوق الى الله العزير
الجميل انا ما اردنا منه الا اظهار سلطنة الله وعظمته و
انتشار امره و ظهور استقلاله بين عباده المرييين و ما
تركنا فيه لاحد من عذران اقر وكن من الشاكرين قل يا ملا
الارض تفكروا انا نزلنا في اللوح لرئيسكم بان يجمعنا و علماء
العصر ليظهر امر الله و حجة لكم انه ارتكب ما ناح به سكان
الملوك انتم بعد ذلك ياى امر تتمسكون والى من تذهبون
ان انصفوا ولا تكونن من الظالمين وكذلك اردنا في العراق

ان نجتمع مع علماء العجم لما سمعوا فروا وقالوا ان هو الا ساحر
ميين .

وقوله الاعلى اين ايام بعد از ورود سجن اعظم
ارادة الهيه بان تعلق يافتد كه جميع برهه را بشا طي
احديه مجددا باعلى النداء ندا فرمايد لذا مخصوص هر
نفسى از رؤى ساي ارض لوحى مخصوص از سماء مشيت -
نازل و هر كدام با سعي موسم الاول بالصيحة والثانى -
بالقارعه و الثالث بالحاقة و الرابع بالساهرة و الخامس
بالطامة و كذلك بالصاخة و الازفة و الفزع الاكبر و الصور و
الناقور و امثالها از اول ابداع تا حاجنين تبليغى
جهرة واقع نشده ظهور قبل و مبشر جمال نولوح فرستاده
بودند نظر بمصلحت اصل امرا ستر فرمودند
وفى الحقيقه تبليغ كامل جهرة نشده بود لذا از مشرق
مشيت اشراق شد آنچه لم ينزل مراد الله بوده تعالى
هذه القدرة التى اشرفت واحاطت العالمين .

اوضاع و احوال ميرزا يحيى

ازل

از حضرت بهاء الله در كتاب بديع است قوله الاحلى

حسب الامر دولت ايران بعراق تشریف آوردند و ميرزا

یحیی بعد از مقدمه ارض طار فرار توده به عراق آمد قسلاً
 یا ایها المشرك ان الذی انفق روحنی سبیل الله وکان
 بین یدی الناس وورد علیه فی کل حین سهام القضاء و ما
 لم یحصها احد الا الله الملك العليم الخبير و قام علیه اکثر
 الناس حتی انام التي کان فی العراق و فی کل یوم ینادی
 منهم بان یاخذوه ویرسلوه الی ارض الطاء و منهم من
 قال سوف یغرقونه فی الشط و منهم من قال ینقیه الدوله
 و کان علی ذلک شهید و علیهم و بکت علیه عیون کل الاشیاء
 بما مسته الیاساء و الضراء و انک کتبت ما کتبت الالعنة
 الله علی الکاذبین کل اشیاء شاهد و گواه اند که در سنین
 توقف در عراق ابداً امید جان تبود و در کل حین بیلابی
 جدید مبتلا فوالله یرین ظهور مع وصایای نقطه
 بیان جل اعزازه بلا یائی وارد شده که بر احدی از مظاهر
 قبل وارد نشده بلا یائی برین ظهور وارد گسه
 احدی محصی آن نه الا الله چنانچه در توفیق جناب
 جود علیه بها الله یک آیه نازل که والله کبنا هبیل آفاق
 را گداخته فوله جل کبریا و انه انک رأیتنی و عاشرتنی و عرفت
 بحر سگونی و جیل اصطباری فکر ما اقامنی علی الصیحه
 بین السموات و الارضین در دوازده سنه توقف در عراق
 جمیع میدانند که چقدر جد و جهد فرمودند تا آنکه بعضی

فواحش را از مابین این طائفه برداشتند و اگر هم نمودن بالله
 بعضی مرتکب شده‌اند در ستر بوده فوالله یا غافل مطلع
 نیستی که برچه مفری این اعتراضات نموده لو تعرف لتهلك
 نفسك فی الحین علت و سبب اعظم کدورت جمال ابهتی
 از میرزا یحیی و الله الذی لا اله الا هو این بوده که در
 حرم نقطه اولی روح ما سواه فدا تصرف نموده باینکه در
 کل کتب سماوی حرام و بیشرمی او بمقامی رسیده که مخصوص
 زرجات خود را در مکتوبات خود حرام نموده معذک دست
 تعدی بحرم مظهر ملک علام گشود ه فاف له و لو فائه
 و کاش بنفس خود قناعت مینمود بلکه او را بعد از ارتکاب خود
 وقف مشرکین نموده بعد از ورود این ارض
 جمال مبارک و حضرت کلیم و میرزا یحیی هر یک در بیت -
 علیحده مقرر داشتند و این ارض محلی نیست که نفسی بنفسی
 ظلم نماید و ظلمی را که مشرک بالله ارتکاب نمود در وقتی
 بود که تفریق واقع نشده بود و بعد از ظهور مانی صد ره
 تفصیل و تفریق واقع چنانچه ذکر شد و ابداً دیگر ملاقات
 نشده و گفتگوی لسانی بعیان نیامده فاسئل من اهل تلك
 الارض لتبجده الی الصدق سیبل .
 و در کتاب اقدیر است قوله جل و عز قل یا مطلع الاعراض
 دع الاعراض ثم انطق بالحق بین المخلوق تالله قد جرت